

هوارد هیوز و سودای بدگمانی^۱ ترجمه نازلی حقانی پرست

۱۱۴

برای او پارانویشیوه‌ای از زندگی بود. از همه کس می‌ترسید. از بازتاب تصویرش در آینه وحشت داشت و پیوسته زیر تخت خوابش را نگاه می‌کرد. هوارد هیوز، متمول و هم زده، به شدت دیوانه بود. در سالهای دهه ۱۹۴۰، در اوج دوره کارآیی اش، موفقیت‌های چشمگیری را از آن خود کرده بود. هوانوردی برجسته، اغواگری زیاده‌خواه و تهیه‌کننده‌ای جنگجو....

هیوز زندگی‌های موازی متعددی داشت. رابطه‌اش را با آوا گاردنر پیش می‌برد. با راجرز مخفیانه بیرون می‌رفت و با برخی دیگر از هنرپیشه‌گان خرده‌پایی که در آرزوی ستاره شدن بودند قرار و مدارهایی می‌گذاشت. شب‌ها سرو کله‌اش در کارخانه هواپیماسازی اش پیدا می‌شد تا سری به هواپیمای باربری غول آسایش - هرکولس - بزند. سپس به سمت دفترش، که هیچ کس نمی‌دانست کجاست، می‌رفت و همانجا می‌ماند. شیفته قدرت بود، خشمی مدام و تعصبی کورکورانه داشت و مدام چشمش به دنبال فتوحاتش بود؛ هر دختری زیر نظر یک عده از کارآگاهان خصوصی بود. جاسوسانی که آپارتمان‌ها و ویلاهایی مشترک



شواردودی کارپو در نقش هوارد هیوز فیلم هوانورد.

اجاره کرده و به انواع دستگاه فیلمبرداری و ششود مجهز بودند. هیوز که خود به تمامی نامزدهایش خیانت می کرد نمی خواست مورد خیانت قرار بگیرد. اغلب همه چیز را درباره این دخترها می دانست. حتی چیزهایی که خود آنها از وجودش بی خبر بودند.

در سال های دهه ۱۹۵۰ بیماری پارانویای وی فجع تر می شود:

صد و شصت و چهار دختر جوانی که در رویای ستاره سینما شدن بودند، بیست و چهار ساعته مورد جاسوسی قرار می گرفتند.

روزی - سال ۱۹۴۵ - در حالی که تلفنی با آواگاردنر سرگرم صحبت بود، متوجه صدای خفیفی شد. ششستش خبردار شد. بسته را برداشت - یکی از خبرچین هایش پرونده قطوری را برایش آورده بود - همان پرونده ای که اف. بی. آی. در مورد هوارد هیوز جمع آوری کرده بود. این خبرچین قراردادهایی با

از این پس پارانویای وی محدودیتی نمی شناسد. قرار ملاقات های کاری اش را در پارکینگی متروکت. آن هم شبها. می گذارد. چندین بار ماشینش را عوض می کند تا به محل مورد نظر برسد. فقط از تلفن عمومی تماس می گیرد. روزهای متوالی ناپدید می شود. هیچ کجا اثری از آثارش نیست و همه دنبالش می گردند. مرد نامریی هیچ کجا زندگی نمی کند!

وزارت دفاع ملی داشت - مهم است که در زمان جنگ آدم مراقب رفت و آمدهایش باشد. باین همه هیوز در کمال حیرت تمامی سخنانش، حرکاتش و ملاقات هایش همگی حلاجی و موشکافی شده. آنها حتی خصوصی ترین کارهای او را نیز زیر نظر داشته اند. هیوز منفجر می شود. از این پس پارانویای وی محدودیتی نمی شناسد. قرار ملاقات های کاری اش را در پارکینگی متروک، آن هم شبها، می گذارد، چندین بار ماشینش را عوض می کند تا به محل مورد نظر برسد. فقط از تلفن عمومی تماس می گیرد. روزهای متوالی ناپدید می شود. هیچ کجا اثری از آثارش نیست و همه دنبالش می گردند. مرد نامریی هیچ کجا زندگی نمی کند!

نه خدمه ای، نه دوستان نام آشنایی و نه ملازمی. هر شب جای خوابش را عوض می کند. پیوسته جابجایی شود و کارهای خود را توسط واسطه ها انجام می دهد. محافظانش اجازه ندارند حتی قدمی به او نزدیک شوند، لمسش کنند یا کلامی با او سخن بگویند.

در پایان دهه ۱۹۵۰ دیگر از خانه بیرون نمی رود. از میکروب ها و آلاینده ها می ترسد. ملحفه هایش را دیگر عوض نمی کند، اجازه می دهد که موهایش بنند شده و ناخن هایش رشد کنند. همکارانش را زیر نظر می گیرد و اگر پا به اتاقش بگذارند در رایش تر از شش سانتیمتر باز نمی کند و تمام صحبتش را در بیست ثانیه خلاصه می کند.

در ۱۹۶۶ به لاس وگاس نقل مکان می کند، یک طبقه کامل از هتلی را می خرد. پنجره ها را مسدود می کند و در آسانسور را از کار می اندازد و تا زمان مرگش هرگز اجازه نمی دهد او را ببینند. هوارد هیوز برای خوشبخت شدن همه چیز داشت: پول، آینده ای بدون دردسر و زیبایی ذاتی. باین همه آیا می توان حضور مادری سختگیر و وسواسی و یا غیبت پدری بی تفاوت را در بروز چنین حالاتی درونی دخیل دانست؟

هیوز به سرعت تبدیل به مستبدی ساکت و خاموش می شود. حوادث هوایی

بیشمار و سفلیس درمان نشده منشاء آغازین شروع بیماری اوست. وازده از طبیعت تبدیل به ماشین پولسازی می شود. باین همه در تمام عمرش بر این باور بوده که دورتادورش پر از دشمن است. خود می گوید: «همه از من پول می خواهند... پول. آنها فقط پول مرا می خواهند...»

در سالهای واپسین دشمنانش تبدیل به ویروس هایی می شوند که فقط به چشم او می آیند. جرم ها و باکتری هایی که در هوای پیرامون او در انتشارند. تنها می میرد و پیکر کثیف و معتادش را بدور از همه کس و همه چیز پیدامی کنند. و این پارانوایست که او را به میلیونری و لگرد تبدیل کرده است. ♦♦

۱۱۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* فرانسوا فورستیه منتقد سینما و نویسنده. به تازگی کتاب هوارد هیوز، مرد از هارا چاپ کرده است. (انتشارات میشل لافون)

1. Howard Hughes ,La Passion du Soupçon , François Forestier.

